



۲۰۱۶/۰۵/۱۱



م. اسحاق نگارگر

درس عبرتی از شیوه انتخاب دیگران!



صدیق خان مهاجر پاکستانی تبار با رأی اکثریت مردم لندن شاروال یکی از بزرگ ترین شهرهای دنیا یعنی لندن انتخاب شد. من کاری به درس، تحصیل و کفایت کاری این مرد ندارم؛ اما انتخاب او علی الرغم احساسات ترس از اسلام بنیاد گرا که در برخی از کشور های غربی وجود دارد مایهٔ اعجاب و تحسین است. این مرد عضو حزب کارگر انگلستان است که بالطبع دولت محافظه کار انگلستان در انتخاب او نقشی مثبت نمی تواند بازی کند و ممکن تا مغز استخوان نیز با انتخاب او مخالفت کرده باشد، اما مردم لندن در این مورد به خواست دولت محافظه کار پیاز هم پوست نکرده اند وزیر بار و سوسه های اسلام و فویبای موجود در انگلستان نرفته اند و زمینه کار و تبارز را به این مرد مسلمان آماده کرده اند و او نیز در جریان کار حتماً باید نشان بدهد که احساسات انسانی و زیستن در یک جامعه دارای فرهنگ ها و ادیان متنوع بر احساسات صرفاً دینی او می چربد و بهترین خدمت های ممکن را برای شهریان لندن عرضه خواهد کرد که شیوه عمل او در ختم دوره کارش مایه افتخار شهریان لندن و مسلمانان برتانیه خواهد شد.

و اما آیا در انتخاب این مرد درس عبرتی برای ما افغانها وجود ندارد؟

ما در چهار دیوار کشور خود چنان دچار تفرقه های نژادی؛ قومی؛ زبانی و مذهبی گردیده ایم که هر کدام ما جز قوم و همزبان خود بر دیگری اعتماد نداریم. در همین فیس بُک خواندم که یکی از دانشمندان افغان تحقیقی انجام داده بود که ثابت کند که اجداد تاجک ها و پشتون ها یکی بوده اند اما چند نفر که شاید می پنداشتند اجداد شان تافته های جدا بافته استند در تبصره های خود گفته های او را به باد استهزاء گرفته و ابراز عقیده کرده بودند که این هم به اصطلاح یکی از دسیسه های پشتون هاست تا تاجکان را فریب بدهند. من با مطالعه تبصره های شان بسیار خندیدم و با خود گفتم که اینان یا به نظریه تکامل تدریجی (ایولوشن) و داروینیسیم اعتقاد دارند که بنابر این میدانند که اجداد تمام انسانها و نه تنها تاجک و پشتون، میمون های رسوس بوده اند که در حال حاضر وجود ندارند. به قول مرحوم میرزاده عشقی

به پندارِ دانایِ مغربِ زمین پدید آورِ فکرِ نوِ داروین
طبیعتِ زمیمونِ دُمی کم نمود سپس ناسزا نامش آدم نمود
اگر آدمیتِ بدین بی دُمیست دُمی کو مرا عار از آدمیست

و یا هم این دوستانِ تبصره کننده اعتقاد دینی دارند و میدانند که آدمیزادگان فرزندانِ خلف یا ناخلفِ حضرت آدم و حضرت حوا هستند یعنی آن سان که نبی کریم گفت: "آدمیزاده از آدم و حواست و آدم و حوا از مُشتی خاک، پس در این جا هیچ ذره خورشید نسب نیست که بر اجدادِ خود فخرکند و متاعِ آن فخرِ کاذب را بر دیگران بفروشد چون اگر بازارهای سراسرِ جهان را بگردد برای متاعِ نژاد و نسب خریداری نخواهد یافت. خدا ما را به قبایل و ملت ها تقسیم کرد که از هم باز شناخته شویم و کمالِ ماهمان است که خود در راه کسبِ آن تلاش ورزیده ایم و دستاوردِ خود ماست نه استخوان های خاک شده نیاکانِ ما. این ما هستیم که جامعه خود را به پشتون؛ تاجک؛ هزاره؛ اُزبک و غیره تقسیم کرده ایم و هی تلاش داریم ثابت نماییم که حضرت آدم با زوجه خود بی بی حوا همان زبان شیرین ما را صحبت می کرد. هر زبان شیرین است تا وقتی که سرود ستایشِ انسان میخواند ولی هر زبان تلخ است که ساز تفرقه و جدایی می نوازد. این ما هستیم که جامعه خود را به اقوام و قبایل تقسیم و خود را از بهترین استعداد های کا را محروم کرده ایم. چنانکه در هندوستان یک مسلمان رئیسِ جمهوری شود، من افغانستانی را میخواهم که در آن یک هندوی افغان به حساب درایت و خبرگی رئیسِ جمهور شود. آیا ممکن است در شهر کابل نیز همانندِ لندن یک برادرِ هندوی افغان شاروال کابل شود و ما مسلمانان با آغوشِ باز از او استقبال کنیم. آیا ما از انتخابِ شهریانِ لندن درسِ عبرتی خواهیم گرفت و مانند کرم پیله غوزه های تعصبِ قومی و زبانی را خواهیم شگافت و مانند پروانه های آزاد در افق های بی کرانه انسانیت پرواز خواهیم کرد یا سرنوشتِ ما همین است که در غوزه های تنگِ خود ببوسیم و بمیریم. فاعتبروا یا اولی الابصار. روزشنبه هفتم می ۲۰۱۶ بر منگم نگار گـر.

پایان